۱۴/۴/۵

دیوان فارسی رشید وطواط محمد بن عبدالجلیل فاروقی بلخی متوفای ۵۷۸ هـ بیکد

در اول مجمع الفصحا ج ۱ ص ۲۲۳ اول آن (در ابتدا) از غم تو ای بخود ... اوراق

اوراق از حروف ب ... دلیل ... مضمون شود تاریخ تحریر سنه ۱۰۱۳ قمری

۴۶۵۷

فیلمخانه

آستان قدس رضوی

بازبینی شد
۱۳۵۴ خ

آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب ... دیوان رشید وطواط ... فارسی

مصنف / مؤلف ... ناظم رشید وطواط محمد فاروقی بلخی

خطی / چاپی ... نستعلیق ۲۲ سطری

سال طبع یا تحریر ... ۱۰۱۳ ق ... عدد اوراق ... ۸۰ ص

جزء کتب ... ادبیات ... شماره ۴۲۶۸

شماره عمومی ... ۴۶۵۷ ... شماره قبض ...

واقف ... میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف ... مرداد ۱۳۱۱

طول ... ۲۰ سم ... عرض ۱۵ سانتیمتر قفسه ...

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۶۱۳۵۲

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

Mostapha-goli mirza , Divinité

Aad Ménérale

Ardachir mirza madame

1

Khosros Mirza

الله لا اله الا الله وحده

ان الله بصیر بالعباد

منتخب دیوان رشید الدین وطواط

بسم الله الرحمن الرحیم

درآمد از غم تو ای بخوبی ارزانی | نگارمی چو سمن زلف تو پریشانی
کنم بطبع فدای تو دیده و دل و جان | که تو عزیزتر از دیده و دل و جانی
بنفشه جعدی و گل چهره ای و چه میگویم | همه سراسر خود دستهای ریحانی
اگر بساط کف پای تو کنم دیده | روا بود که سزای بساط دیده تو ای
بزلف و رخ صفت عین صورت ظلمی | بچشم و لب صفت درد اصل درمانی
تراست حسن پری حاصل و نباید کس | وصال روی توای دولت سلیمانی
همیشه هست بود در وصال پیمان | مستمند ظریفان بسبب پیمانی
حلال داری بی جرم خون عاشق را | چنین روا بود ای دیده مسلمانی
چه طبع داری ای بیوفا که با همه کس | جفا کنی ز ره دوستی بپیشانی
به بی وفائی و بدعهدی و جفاکاری | گرفته ای زمانه ولیکن بارزانی
گرفته جهان در صف دشمنان تو | بسان کف خداوند گوهر افشانی
علای دولت شاهی که از علائی اوست | همه افاضل ایام راست سلطانی
خدایگانا قدر زاکی بلند اوست | بلوک عرصه عالم سکندر ثانی
برفع همت والای او کیوان | بهرج نکرت و ضیای خورشیدی
بجنس ستائش انواع سعی کرده | روز معرکه اندر حراب کردن

مگر که گرد و مه را به رنده شیر | بپتی که گرد دلم را زدست عشوه زبون
زبان بمدح بیکبار وصف لطف او | روان شده زنقش روی اهل
چو نون چون الف ابرو بالا | درو بیست ز الف شکل چشم و خون
فراق او دو صعب در همه هنگام | ولیک شد هنگام نوبهار افزون
کنون که دست طبیعت بنان و انامل | بباغ و راغ بسبز و شکفته گل و لون
فشاند مشک فر و لعلهای گرد ز باغ | بلعل و زبرجد بجای میوه و غصون
کنار باغ همه پر شقایق حراء | فضای باغ همه زردی آب و
فراق از گل و گلرخ مدام بی صفتیم | نه آمهات ذنبت و الطفون فنون
منم که بوستان جمال باغ دراغ | زلهو رقصتم و رقص رباع و راغ رباب
بهاران ای دستیم که حسب | چو پاستونی در خیره روی چهار ستون
کهی بشکل ملکان و | کهی نسیم ملکان در
بفیض بوستان پویه | بزیر پای ش نگاه و همچون
بساده و رخ پری | بجز لقای نبات و جمال میمون
هزار حرف | هزار ... اکناف و اشتهار
قدر از کاه | مقام کاه ... همه سوی ...
در وصف ... نوازش | ...
بسهم ... | ...
کهی ... | کهی ...
زبر ... جان ... | ثنای صدر بزرگ ...
عنا ... | ... اقبال ...
ابوالمظفر ... | ...
بجنب ... فضای ... | ... ملکان ...

صالح ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۷۵

با نور رای او شده خور مظلم | با حجم جود او شده کان مدخل
نه چرخ با جلالت او عاطل | نه بحر با جهات او نایل
ای معطی که زور سخا باشد | وصل تو صبح پیش تو با مفصل
ای من آمده در تو سلسله | وز من ساعده تو فاضل
قیصر مجلس تو کمین حاجب | کسری درگه تو کمین عامل
جانها شده رضای طالب | دلها شده هوای آمل
نفعی بود وفاق تو بس وافر | داعی بود خلاف تو بس معضل
از طبع تو آید جز واتش | در دست تو تیغ زیر نایل
بحریست طبع تو هنرش لولو | ابریست دست تو گرش وابل
قاصر شده غایت وصف تو | وقت بیان مقالت مرا بل
رسم ترا بود دعا چهره | خاتم را بوقت سخا سایل
شاها بصد هزار قران بازد | گردون ز فضول حق من فاضل
گر بدی بعهد سلف مشتی | آواره همه قدما با طایل
عاجز شدی بلفظ فصیح من | سحبان که بمعجز و رایل
در زلزله فتادی از ... | زر زال که بود با ذوه ...
مذکور شدی بادب منشی | منشور شده بین ... حاصل
با ساحری عاطفه قائم | مشغول گشت ساحری با ...
تا هست کاینات جهان ... | مشغول بگرد کار جهان فاعل
در ساکنان صحن جهان باد | بدل تو عام بخشش تو کامل
انواع فضل را دل تو معدن | وانبای شرع را در تو معضل
با دو ثنای خالق تو آجب از حق | در عاجلت نجا صل و در آجل

چون آهوی نگار زمین گشته زیبا | وین شیر مشک بیز که با چشم آهوی
جسم مرا ... ز دو بادام ... | ... لطف وی با وفا داروی
ایم همیشه من بر ... تو | لیکن تو از طریق مراعات یکسوی
روی تو خوب و خوی تو ... | با روی خوب شرم بداری ز خیره‌روی
منعم ... خاتم ... | وانکه امید داری از شاه ...
خسرو علاء دولت شاه نکار | افزون شده ز دولت او جاه روز بار

وله

تا بسته‌ای من بر زلف ای نگار من | شوریده گشت چون سر زلف تو کار من
ریحان من ز زلف تو گشته بیقرار | زان چو آن زلف زبود ... قرار من
تو جفت دیگری شدی و در جفت ... | تو یار دیگری شدی و عشق تو یار من
پر شد ز خون دیده کنار من ای نگار | تا از تو ای نگار تهی شد کنار من
در زار روی تو ز خاک کوی ... | دردا که شد تباه همه روزگار من
همچو گل بهاری از فراق تو | از باد سرد همچو خزان شد بهار من
وز بی شمار اندهم و ... | بیرون ز حد ... شمار من
خسرو علاء دولت شاه روزگار | افزون شده ز دولت او جاه روزگار

وله

ایام خاسدان سر تو گشت ... | واحوال لعیان ضلالت تباه گشت
با عقده ای دولت ... | خوارزمشاه افسر خوارزمشاه گشت
آن خسرو که ... | از عادات عالم جانی ... گشت
ما را ز ... | کوه ازو هم ...
رای ... همچو ... شد | عزم ... همچو ... گشت
... | ... گشت

کتابخانه آستان قدس
موزه ...
بازدید شد
۱۳۲۱ ش
بازدید شد
۱۳۲۱ ش